

موعود نوجوان

نوعهدا

شماره ۱۸

اسفندماه

۱۳۹۹



راه روشن است!

پدر رحمت

ابرهه فیل سوار

تخت گاز بانماز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پروردگارا! در چنین روزی با تو تجدید عهد
می‌کنم تا بعد از این، در تمام روزها این عهد و
بیعت بر گردنم بماند: تغییر نیابد و هرگز از بین نرود.

بفشر از «رعاش عهد»

آنچه در نوعهدان ۱۸ می‌خوانید...

حرف اول: عهد و عید / ۴

پله‌های احساس: برای او / ۶

عبرت ایّام: پدر رحمت / ۱۶
داستان: آن که از جان دوست‌تر می‌دارمش

آشنای غریب: ویژگی‌های امام زمان (عج) - نام بردن ممنوع / ۸

نشانه‌های آمدن: راه روشن است! / ۱۰

ردّپا: پیشوایان تاریکی - ابرهه فیل‌سوار / ۱۸

حرف حساب: شاه‌کلید زندگی / ۲۲

ذره‌بین: گور بابای چرچیل! /

خوش‌اخلاق: دل‌تکانی / ۲۴

حرف‌های دم‌دستی: تخته‌غاز با نماز / ۲۶

آیا می‌دانید...؟: قانون جهانی ابن‌سینا، آشنایی با سال کبیسه / ۳۶-۳۷



مدیرمسئول و سردبیر:

اسماعیل شفیعی سروستانی

هیئت تحریریه:

مریم محبتی، مریم پاک‌آئین، شیدا سادات آرامی

طراح و صفحه‌آرا:

سمانه نقفی



نمابر: ۰۲۱-۶۶۴۵۹۰۲۳

شماره تماس موعود: ۰۲۱-۶۶۴۵۹۰۳۷

نشانی: تهران، صندوق پستی ۸۳۴۷-۱۴۱۵۵

فروشگاه اینترنتی محصولات موعود: www.yaranshop.ir

نشانی در پیام‌رسان‌ها: @mouood_org



عید

و

عهد

سردبیر

اسم عید که به گوش می‌رسد، ناخودآگاه نوعی شادی همراه با حزن روی دل آدمی می‌نشیند؛ شادی روزهای دل‌زندگی و بهاری و غمی که شاید ریشه آن را نمی‌توان پیدا کرد.

عید قربان، غدیر و بالأخره نوروز را یک چیز به هم نزدیک می‌سازد؛ چیزی که پنهان است؛ اما همه دانسته یا ندانسته در درون خود آن را درک می‌کنند؛ چیزی مثل نو شدن، مثل آرزوی تازگی و آبادانی، مثل **عهدی** که همه ما برای گریز از آنچه نامطلوب است، می‌بندیم تا شاید سرزندگی همه دنیای بیرونی و درونی ما را فرا گیرد، رنج‌ها از بین برود و رضایت و دل‌خوشی، مثل یک موتور قوی، ما را به سوی آینده براند. شاید به همین خاطر باشد که این عید و عهد، خود به خود همه ما را به طرف آینده‌ای مطلوب‌تر از آنچه هست، روانه می‌کند. من اسم آن ریسمان پیونددهنده همه عیدها را **عهد** می‌گذارم. چیزی که اگر قلبی باشد، شکفتن و سرزندگی را در پی خواهد داشت.

بهار که نزدیک می‌شود، طبیعت، با تجدید عهد، همه فسردگی و یخ‌زدگی را پشت سر می‌گذارد، درخت‌ها می‌شکفند، آسمان می‌درخشد و زمین با شادمانی، همه داشته‌های خود را در رگ و پی گیاهان جاری می‌سازد تا سبزی و طراوت، همه‌گیر شود. شاید اگر این «تجدید عهد» نبود زمستان برای همیشه می‌ماند با همه فسردگی و سرماییی که تا بن استخوان نفوذ می‌کند.

دوستی هم ثمره همین تجدید عهد است. عهد مهر و وفاداری، عهد عشق و دوری از نفرت و کدورت. شاید به همین خاطر است که همه دوستی و دوست داشتن و همه میوه‌های تر و تازه‌ای که به بار می‌آورد، با «عهد» بستن و یا تجدید عهد گذشته شروع می‌شود.

شاید اگر عهدها گسسته نشده بود، محرم و عاشورا رخ نمی‌داد. شاید اگر ریسمان عهد را از میان دانه‌های پراکنده خارج نمی‌کردیم، هیچ وقت فسردگی و انجماد، هوس بازگشت نمی‌کرد.

در جایی خوانده‌ام که روزی که امام مهدی (عج)، می‌آید «نوروز» است. فرقی نمی‌کند؛ حتی اگر آمدن آن عزیز در فصل پاییز هم باشد، همه عالم رنگ و بوی عید و نوروز و بهار را خواهند دید.

آمدن آن عزیز هم دنبال عید نوروز، عید بهمن و عید غدیر است. چون مثل همه اینها در **گرو عهد ولایت** است. عهدی که اگر بسته شود، اگر همه بر سر آن همراه و متفق شویم، حتماً می‌آید. من در این حرف هیچ شکی ندارم. چنان‌که در این نکته هیچ تردیدی ندارم که نیامدنش هم به خاطر این است که او در انتظار «تجدید عهد» ماست.

برای او

فاطمه نامدار - کلاس نهم

می‌نویسم، برای لحظاتی که در بی‌خبری از حضورت گذشت و غفلت‌مان، چراغ دل را خاموش کرد.

آقا جان! چه ساعت‌ها به انتظار نشستی که بنده گناهکارت، لَبَّیک یا مهدی‌ای بگویم تا به یک اشاره، باران شفاعت را بر خاک خشکیده از گناهشان، جاری سازی. چه سال‌ها که ظلم و ستم جهانیان را دیدی و با این حال، همچنان، برای سعادت وجود نالایی ما، دعا می‌کنی.

آقای من! تا کی قلبمان در آتش کوره انتظار آمدنت بسوزد؟ ای کاش می‌دانستیم، راه و رسم بنده بودن را تا پیش از این ظهورت به تأخیر نینجامد. مایه سرافکنندگی ماست که در همه این سال‌ها و رفت و آمد عده بی‌شماری از فرزندان آدم، هنوز ۳۱۳ نفر که رسم بندگی تو را آموخته باشند، پیدا نشده‌اند. و چه درد بزرگی است، وقتی که روز به روز، به چهره‌های خالی از احساس و قلب‌های تیره از گناه، اضافه می‌شود...

اولیای خدا گفته‌اند: این قدر آقا غریب و تنهاست که تا گفتی السّلام علیک یا بقیة الله، بلافاصله آقا جواب می‌دهد: «السّلام علیک یا حبیبی»

تو را می‌خوانم، با روحی خسته از روزهایی که بدون دیدارِ شما سپری می‌شود. تو را می‌خوانم، درحالی که کوله بار گناهانم بر پشتم سنگینی می‌کند و شرمندگی از اعمالم، مانع می‌شود تا صورتم را بالا بگیرم؛ که مبادا زنگار گناه بر آئینه دل‌م را از پشت شیشه چشمانم ببینی.

«کجاست آن باقیمانده خدا [حضرت مهدی (عج)] که از عترت هدایت‌گر، خالی نشود.»

ای پیداترین پنهان‌ها!

بیا و گرد گم‌هایت را توتیای چشمانمان قرار ده!

بیا و با نور هدایتت، تاریکی‌های ظلم را برای همیشه نابود کن!

و با حکمت الهیات عدل علوی را، جایگزین قوانین ظلم و ستم گردان!

بیا که دل‌ها از دوریات خون می‌گیرند و مظلومان جهان، یک صدا با قلبی شکسته، التماس ظهورت را دارند.

مولای من! زبان، قاصر است از توصیف عظمت جایگاه تو!

و واژه‌ها، هر چه پیچ و تاب بخورند، باز هم نمی‌توانند در مقابل وجود نورانی‌ات، معنا پیدا کنند.

ایهام، تشبیه و استعاره همگی مقابل تو، جز اصواتی بی‌معنی، ارزش دیگری ندارند.

از معرفت، «م»،

از هدایت «ه»،

از دادگری «د»

و از یوسف زهرا «ی» را برمی‌گزینم که

زیباترین واژه‌ها خلق شود.

یا «مهدی» ادرکنی!

ویژگی‌های امام زمان(عج): نام بردن ممنوع

مریم پاک آئین

آیا تا به حال توجه کرده‌اید که نام حضرت مهدی(عج) را هیچ‌وقت از هیچ‌کجا نشنیده‌اید؟! البته منظور ما القابی، چون مهدی، امام زمان، امام عصر، ابوالصالح یا صاحب الامر نیست! منظورمان نامی است که خداوند به ایشان داد، پدرشان بر ایشان نهاد و در آسمان و زمین به این نام معروف شدند: **محمد**.

ائمه اطهار(ع) هرگز نام حضرت بقیةالله(عج) را آشکارا بیان نمی‌کردند یا این‌گونه به نام ایشان اشاره می‌کردند که: «نام ایشان همانم رسول خدا(ص) است.»^۱



امام حسن عسکری(ع)، زمانی که از عقیده و مذهب شیعیان تعریف می‌کنند، درباره نام فرزند خود می‌فرمایند: «... [شیعیان] بردن نامش را مجاز نمی‌دانند و سؤالی از مکانش نمی‌کنند؛ حتی اگر بدانند که در چه مکانی است.»^۲



بر این اساس و دیگر روایاتی که در ادامه می‌آوریم، بردن نام حضرت مهدی(عج)، حرام است. حرمت بردن نام آن حضرت از ویژگی‌های ممتاز امام عصر(عج) است.



ممکن است علت آن ترس از معروف شدن نام ایشان و شناخته شدن آن حضرت به واسطه نامشان باشد؛ دقت کنید که دشمنان امام فقط انسان‌ها نیستند؛ موجودات دیگر نیز با امام دشمنی دارند و محدودیت‌های جسم خاکی انسان را نیز ندارند. علاوه بر این دلیل، دلایل دیگری نیز برای حرمت بردن نام ایشان ذکر شده است. ممکن است علت آن، شرافت نام آن حضرت باشد که در این صورت بردن نام ایشان تنها برای مردم عادی و بندگان جایز نیست و برای ائمه (ع) جایز است. چنانچه در ادعیه ماه مبارک رمضان نام ایشان ذکر شده است و چون دعا به نقل از معصوم (ع) است و حق تغییر در لفظ آن را نداریم، نام ایشان را در دعا ذکر می‌کنیم.^۳



در کتاب «مکیال المکارم» در ذیل وظایف منتظران، نبردن نام حضرت به عنوان احترام به نام و یاد حضرت، خاطرنشان شده است. این روش، سیره اهل بیت (ع) بوده است و ما از آنان تبعیت می‌کنیم؛ حتی اگر علت واقعی آن را ندانیم.

به این روایت توجه کنید:

روزی امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع)، در «مسجد الحرام» نشسته بودند که مردی خوش‌هیئت و خوش‌لباس پیش آمد و سلام کرد و چند سؤال نمود. حضرت به امام حسن (ع) حواله‌اش دادند. آن مرد، که پاسخ سؤالش را گرفته بود، به خلافت و وصایت تک‌تک اوصیای آن حضرت شهادت داد تا آخرین آنها که گفت: ... و بر مردی از فرزندان حسن (ع) شهادت می‌دهم که به کنیه و اسم، نام برده نمی‌شود تا آن که امر او ظاهر شود. زمین را از عدل پر می‌کند، چنانچه از جور پر شده باشد، او قائم به امر حسن بن علی است و سلام بر تو ای امیر مؤمنان و رحمت و برکات خداوند بر تو باد! آنگاه برخاست و رفت. امام علی (ع) رو به امام حسن (ع) فرمودند: «او خضر (ع) بود».^۴



این روایت نشان می‌دهد، حرمت نام حضرت مهدی (عج) از صفات ممتاز مشهور آن حضرت است که از زمان اولیا و اوصیای گذشته نیز وجود داشته است. این نشان می‌دهد که حرمت نام بردن ایشان، تنها مختص به دوران غیبت و تنها به دلیل ترس و تقیه نیست و در طول اعصار و قرون، از تکالیف اهل حق بوده است.^۵



پی‌نوشت‌ها:

۱. نه‌اوندی، علی‌اکبر، «العبقری الحسان»، ج ۲، ص ۲۳۰.
۲. «فرق الشیعه»، صص ۱۰۸-۱۱۱.
۳. نه‌اوندی، همان، صص ۲۳۰-۲۳۱.
۴. کلینی، «کافی»، ج ۱، ص ۵۲۵.
۵. نه‌اوندی، همان، صص ۲۱۷-۲۱۸.



راه روشن است!

پ. میعاد

فرض کنید در جاده‌ای رو به مقصد روشنی می‌روید. نشانه‌های راهنمایی زیادی سر راه شماست که روی برخی از آنها نوشته است: «رستوران، ۱۱۰ متر»، «پمپ بنزین، ۲ کیلومتر»، «به راست بپیچید»، «جاده، دو طرفه است» و... این نشانه‌ها نشان‌دهنده آن نیست که چقدر با مقصد خود فاصله دارید؛ بلکه صرفاً علامت‌هایی است که راه را برای شما هموارتر می‌کند و رفتن در این جاده را کم‌خطرتر؛ اما نشانه‌های دیگری نیز وجود دارند که مثلاً نوشته‌اند: «تا مقصد ۲۰۰ کیلومتر». چنین علامتی شما را مطمئن می‌کند که فاصله‌تان تا مقصد چقدر است.^۱



مثالی که زدیم، برای روشن شدن تفاوت نشانه‌های غیرحتمی با نشانه‌های حتمی ظهور امام زمان (عج) است.

دانستن نشانه‌های غیرحتمی به ما کمک می‌کند که حق و باطل را بهتر بشناسیم و حوادث روزگار غافلگیرمان نکند؛ در حالی که نشانه‌های حتمی ظهور (مثل شورش سفیانی، کشته شدن نفس زکیه، قیام یمانی و...) فاصله باقیمانده تا ظهور امام را اعلام می‌کند.

علاوه بر آن، نشانه‌های غیرحتمی و اتفاق افتادن آنها را می‌توان از دو جنبه بررسی کرد. از طرفی، وقتی علائم غیرحتمی اتفاق می‌افتد، دل ما امیدوار می‌شود که باقی نشانه‌ها که ظهور حضرت نیز در آنهاست، اتفاق خواهد افتاد؛ چنانچه تا به حال بسیاری از علائمی که ائمه (ع) آمدن آنها را پیش بینی کرده بودند، به وقوع پیوسته است. برخی از این علائم، قرن‌هاست که اتفاق افتاده است (مثل سقوط بنی‌عبّاس) و برخی دارد اتفاق می‌افتد. برای مثال اگر در روایات ما آمده است که: «در آن زمان باران کم و صاحبان کرم، خسیس و تهی‌دستان حقیر شمرده می‌شوند.»^۲ و ما در زمانه خود شاهد بی‌بارانی و ارجمندی ثروتمندان و فرودستی تهی‌دستان هستیم، هرچند این موضوع خاطرمان را مکدر و ناراحت می‌کند، اما امیدوار می‌شویم که این، از نشانه‌های آخرالزمان و نزدیک شدن ظهور است.



از طرف دیگر، با توجه به روایات متعدد، از انسان‌های مؤمن انتظار می‌رود که با هرگونه ظلم و فساد مبارزه و به وظایف خود عمل کنند تا هرچه بیشتر برای حکومت حضرت مهدی (عج) آماده شوند. هرچند ناپسند بودن برخی از علائم ظهور روشن است و تشخیص بطلان آنها سخت نیست، اما برخی از آنها نیز تا برای ما معرفی نشوند، حق و باطل بودنشان مشخص نیست. برای مثال، از جنگ‌ها و اشخاص زیادی در روایات سخن به میان آمده است و در این روایات تکلیف شیعیان مشخص شده است.

مثلاً در روایتی آمده است:

«وقتی از اختلاف «شام» بر سر آنچه میانشان است، شنیدید، از شام فرار کنید که کشتار و فتنه به جانس افتاده است.» راوی می‌پرسد: به کجا فرار کنیم؟ فرمودند: «به «مکه»...»^۳

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، راهنمایان ما، چراغ‌های جاده غیبت را خاموش نگذاشته‌اند. تا ندانیم چیزی ناپسند است، چگونه به مقابله با آن برخیزیم و چگونه بدون شناخت خیر به آن یاری برسانیم؟ وقتی ندانیم قدم بعد که برمی‌داریم در چاله می‌افتیم یا در مسیر صحیح، عاقلانه‌تر آن است که چراغی به دست بگیریم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. برگرفته از سخنرانی «علی کورانی» در همایش موعود با موضوع «علائم آخرالزمان»
۲. «کمال الدین»، ج ۱، ص ۳۳۱.
۳. «بحارالانوار»، ج ۵۲، ص ۲۷۱.





دلش می‌سوخت و برای به راه آوردن تک تکشان، حریص بود.^۱ آن مردی که بین فرزندان خوب و بدش فرق نمی‌گذاشت. «خلق و خوی او چنان نرم و گشاده بود که مردم، او را برای خود چون پدری [مهربان] می‌دانستند.»^۲ و این پدر مهربان، حتی از فرزندان ناخلفش هم به راحتی دست نمی‌کشید.

برای تک تک آنانی که به پایش سنگ زدند، تهمت‌بارانش کردند، فتنه‌گری کردند و پیروانش را آزار دادند، دعا می‌کرد. همان لحظه که دندان او را شکستند، حبیب، چهرهٔ خون‌آلود به سوی محبوب بالا آورد و با آن نفس مسیحایی عرضه داشت: «خداوندا! قوم من را هدایت کن، آنها نمی‌دانند!»^۳ آنگاه برای همه‌شان از خداوند طلب بخشش کرد؛ آن قدر که صدای خداوند شکیبایش هم درآمد: «گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست بدهی، به خاطر اینکه آنها ایمان نمی‌آورند.»^۴ اما او انگار دست خودش نبود؛ او را خدایش، رحمتی برای جهانیان قرار داده بود.^۵

اصلاً مگر در پدر بودن او برای امتش شکی هست که اثباتش لازم باشد؟! مگر نه آنکه والدین، همان دل‌نازکانی هستند که فرزندان را در امن و امان دو بال احسان و نیکی‌شان می‌گیرند و به اوج می‌برند؟ با این حساب، «محمد(ص) و علی(ع) به پدر بودن سزاوارترند.»^۶

آری؛ بالاتر از این احسان و نیکی که او به امتش نمود؟ «او برای هدایت مردم قیام کرد و آنها را از گمراهی و ضلالت رهائی بخشید و چشم‌هایشان را بینا ساخت و به آئین محکم و پا برجای اسلام رهنمون گشت و آنها را به راه راست دعوت فرمود.»^۷

او پایه گذار محبت در خانواده بزرگ اسلام بود. او محبت را، نه فقط بر خود واجب می‌دانست که راه و روش زیستن محبتانش معرفی کرده بود تا همه یاد بگیرند که در خانواده او، مؤمنان با یکدیگر برادرند و مرام همه باید برادرانه باشد. او فرموده بود: «محبت، بنیاد و اساس [روش و سنت] من است.»^۸ آری؛ او همان پدری بود که فرزندان را، با رحمت بیکرانی که خدایش به او بخشیده بود، گرد محبت خویش جمع کرده بود.^۹

محمد(ص) خاطره‌های معراج را برای پسرعمویش، علی(ع) به تمامی شرح داد. قول خداوند را با خوشحالی برای علی(ع) بیان کرده بود که: «برای امّتم شفاعت می‌کنم تا اینکه پروردگارم ندا می‌دهد: «ای محمد! راضی شدی؟» و من می‌گویم: پروردگارا! راضی شدم.»^{۱۱}

«درود خداوند بر پدرم رسول الله، امین وحی و برگزیده او از میان خلایق باد و سلام بر او و رحمت خدا و برکاتش بر او باد!»^{۱۲}



محبتش را صفحه صفحه تاریخ، آن لحظه‌هایی که چون شمع می‌سوخت و روشنی می‌افروخت و دم نمی‌زد، فریاد کرده است. او تمام رنج‌ها را خرید؛ آخر او خیرخواه‌ترین پدر بود.

آن قدر دل‌نگران فرزندانش بود که وقتی میان او و پروردگارش، «کمتر از یک کمان»^{۱۰} فاصله بود، فکر هدایت امّت، مجال سخن گفتنش را ربود. آن قدر که خدایش قول داد همه امّتش را بیامرزد و به دست او به بهشت برساند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۸.
۲. دلشاد تهرانی، مصطفی، «سیره نبوی: سیره مدیریتی»، صص ۱۴۹-۱۹۸؛ به نقل از «انساب الاشراف»، ج ۱، ص ۳۸۹.
۳. «الخراج و الجرائح»، ج ۱، ص ۱۶۴.
۴. سوره شعرا، آیه ۳.
۵. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.
۶. بخشی از روایت امام سجّاد(ع)، «بحارالانوار»: ج ۳۶ ص ۹.
۷. بخشی از خطبه تاریخی حضرت زهرا(س)، به نقل از «الطرائف»، ترجمه داود الهامی، صص ۴۱۴-۴۱۸ با تلخیص.
۸. «الشفاء بتعریف حقوق المصطفی»، ج ۱، ص ۱۸۷.
۹. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.
۱۰. سوره نجم، آیه ۹.
۱۱. حسکانی، عبید الله بن عبد الله، «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل»، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.، ج ۲، ص ۴۴۶.
۱۲. بخشی از خطبه تاریخی حضرت زهرا(س)، به نقل از «الطرائف»، همان.

آن که از جان دوست تر می دارمش

گویند پدر و پسر را نزد حاکم بردند که چوب بزنند. اوّل پدر را بر زمین انداخته و صد چوب زدند، آه نکرد و دم نزد. بعد از آن پسرش را انداخته و چون یک چوب زدند. پدرش آغاز ناله و فریاد کرد. حاکم گفت: تو صد چوب خوردی و دم نزدی. به یک چوب که پسرت خورد، این ناله و فریاد چیست؟ گفت: آن چوبها که بر تن می آمد، تحمّل می کردم. اکنون که بر جگرم می آید، تحمّل ندارم.





پیشوایان تاریکی: ابرههٔ فیل سوار

محمد مدرسی

دانه‌های درشت عرق از سر و روی ابرهه بر گردن سیه‌چرده‌اش جاری بود و از بس بر سر فیل سپید بزرگش فریاد کشیده بود، سرخی چهره‌اش به کبودی می‌زد. فیل، در مرز حرم، بر زمین نشست و هر چه شلاق بر کرده‌اش می‌زدند، از جای بر نمی‌خواست؛ بلکه اگر چهل مرد او را به جلو نمی‌کشیدند، عقب عقب می‌رفت و قصد گریختن از میدان داشت.^۱ ابرهه، با عصبانیت، هوا را از بینی‌اش بیرون داد و با خودش فکر کرد: تقصیر این کلیددار کعبه، عبدالمطلب است. او فیل را سحر کرد. و به یاد صحنه‌ای افتاد که فیل با دیدن عبدالمطلب(ع)، در برابرش زانو زد و به او سلام کرد.^۲ حتی وقتی عبدالمطلب(ع) از او پرسید: آیا به کعبه حمله می‌بری؟ پاسخ داد: نه!^۳ ابرهه با خودش گفت: من احمق بودم! باید همان لحظه که چنین چیز بی‌سابقه‌ای را دیدم، پی به جادوی این خانواده می‌بردم!

فیل، شیبه‌ای وحشتناک کشید و ابرهه از جا پرید. شلاقش را با شدت بر او فرود آورد و فریاد کشید: ابله! آن خانهٔ مکعبی کوچک که چیزی ندارد. نابودش کن! ثابت کن که سخن عبدالمطلب(ع)، دربارهٔ صاحب داشتن این خانه نارواست و به یاد آورد که عبدالمطلب(ع)، شترانی که سپاه ابرهه از او غارت کرده بودند، پس گرفت و با اطمینان گفت: من صاحب شترانم هستم، این خانه هم صاحبی دارد.^۴

کسی از عقب‌ترین جای سپاه، فریادی هراسناک کشید که تا مغز استخوان ابرهه را لرزاند. سرش را بالا گرفت. آسمانی که تا لحظه‌ای پیش، از حضور خورشید، طلایی و پر نور بود، اکنون با پرندگانی سیاه پوشانده شده بود. ابرهه با دقت در سپاهش نگریست. دید که پرندگان سنگ‌هایی از منقار و چنگال‌هایشان بر سر و روی آنها می‌ریزند. سنگ‌ریزه بودند؛ اما وقتی بر بدن فردی فرود می‌آمد، گویی بدن فرد را در دهانی نامرئی و بزرگ، جویده و بیرون انداخته بودند...^۵

ابرهه، سراسیمه شد و فریاد کشید و آخرین نعره‌اش هنگامی بود که سنگی کوچک، گویی از سوی خداوندگار کعبه بر سر او پرتاب شد و پیکرش را واژگون کرد...

ماجرای فیل

ماجرای شگفت‌انگیز حمله سپاه فیلان به خانه خداوند، یکی از ماجراهای عبرت‌آموز تاریخ است که در «قرآن کریم» در سوره «فیل» به آن اشاره شده است.

برنامه‌ریزی این حمله، از سوی ابرهه فرزند صباح، پادشاه «حبشه» صورت گرفت.^۷ او فیل‌دارانی داشت و خود نیز دارای فیل بزرگ و سفیدی بود که تمامی عاج و بدن او را به زیورآلات آراسته بود و به آن افتخار می‌کرد.^۸ پس از نابودی سپاه ابرهه، آن سال را «عام الفیل؛ سال فیل» نامیدند.

خداوند در آیات این سوره می‌فرماید: «مگر ندیدی پروردگارت با فیل‌داران چه کرد؟ آیا نیرنگشان را بر باد نداد؟ و بر سر آنها، دسته دسته پرندگان گردآمده فرستاد [که] بر آنان سنگ‌هایی از گِل [سخت] می‌افکندند و [سرانجام، خدا] آنان را مانند کاه جویده‌شده گردانید.»^۶

پی‌نوشت‌ها:

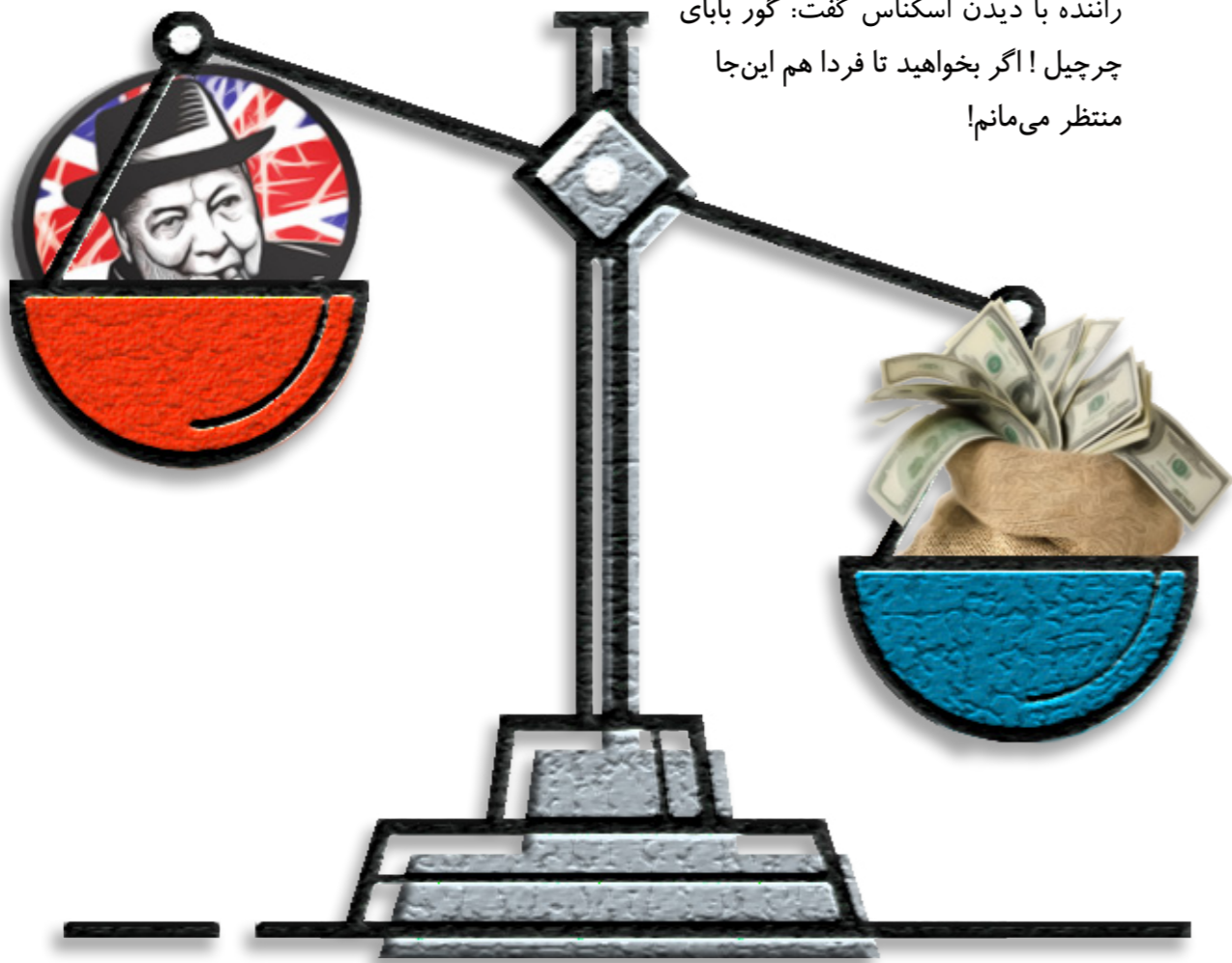
۱. با استفاده از روایتی از امام صادق(ع) درباره ماجرای فیل. ن. ک به: شیخ مفید «الأمالی»، ترجمه استاد ولی، مشهد، چاپ اول، ۱۳۶۴ش، صص ۳۵۴-۳۵۹.
۲. همان.
۳. کلینی، محمد بن یعقوب، «اصول کافی»، ترجمه مصطفوی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۳۳۷.
۴. با استفاده از روایتی از امام صادق(ع) درباره ماجرای فیل. ن. ک به: شیخ مفید، «الأمالی»، همان.
۵. همان.
۶. سوره فیل، آیات ۱-۵.
۷. مفید، محمد بن محمد، «الأمالی»، همان روایت.
۸. همان.

گور بابای چرچیل!

چرچیل (نخست‌وزیر «بریتانیا» در زمان جنگ جهانی دوم) می‌گوید:

در سال ۱۹۴۱م. روزی سوار تاکسی شده بودم و به دفتر BBC برای مصاحبه می‌رفتم. هنگامی که به آن‌جا رسیدم، به راننده گفتم: آقا لطفاً نیم ساعت صبر کنید تا من برگردم. راننده گفت: نه آقا! من می‌خواهم سریعاً به خانه بروم تا سخنرانی چرچیل را از رادیو گوش دهم. از علاقه این فرد به خودم خوشحال و ذوق زده شدم و یک اسکناس ده پوندی به او دادم.

راننده با دیدن اسکناس گفت: گور بابای چرچیل! اگر بخواهید تا فردا هم این‌جا منتظر می‌مانم!



شاه کلید زندگی



یک روز جوانی برای پرسیدن سه سؤال، به سراغ مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی رفت. جوان به شیخ گفت:
سه قفل در زندگی‌ام وجود دارد و سه کلید از شما می‌خواهم.
قفل اول این است که دوست دارم یک ازدواج سالم داشته باشم؛
قفل دوم اینکه دوست دارم کارم برکت داشته باشد؛
و قفل سوم اینکه دوست دارم عاقبت بخیر شوم.
شیخ نخودکی نگاهی به او کرد و گفت:
برای قفل اول، نمازت را اول وقت بخوان.
برای قفل دوم، نمازت را اول وقت بخوان.
و برای قفل سوم نمازت را اول وقت بخوان.
جوان با تعجب پرسید: سه قفل با یک کلید؟!
شیخ نخودکی پاسخ داد: نماز اول وقت، شاه کلید است.

منبع: خبرنگار / www.khabarnew.ir/

حق من یا حق الناس!

با توجه به اینکه در حال حاضر بیشتر خانه‌ها آپارتمان شده است و در هر ساختمانی افراد بسیاری زندگی می‌کنند، برای نظافت و شست‌وشو باید مسائلی در نظر گرفته شود که معمولاً در بسیاری اوقات از سوی افراد نادیده گرفته می‌شود.

ممکن است برایتان پیش آمده باشد که در ایام نظافت عید وقتی فرش‌هایتان را برای شست‌وشو به دست قالی‌شویی می‌سپارید، می‌بینید که یکی از همسایگانتان مدت زمان زیادی است که در حیاط مشترک ساختمان، مشغول شستن فرش‌ها و پتوها و تقریباً تمام وسایل خانه‌اش است و فکر می‌کند که چون آب برای همه است، پس حق دارد تا هر وقت که خواست و هرچقدر که نیاز داشت، از آب استفاده کند؛ حتی به قیمت تحمیل شدن هزینه آب به گردن سایر ساکنان. درست است که نظافت خوب است؛ اما نه به واسطه دچار

شدن به حق الناس!



دل‌تکانی

چند روز پیش وقتی برای انجام کاری سری به خیابان زدم، انگار تازه احساس می‌کردم که آخرین ماه سال است، چون همه مشغول نظافت و خانه‌تکانی بودند. این را از قالیچه‌ها و فرش‌های شسته رنگارنگی فهمیدم که از پشت بام خانه‌ها به پایین آویزان شده بود؛ این صحنه و خانه‌تکانی مادرم که همه‌جا را زیر و رو کرده بود و چیزی نبود که نشسته باشد، همگی نشانه این بود که نظافت از نظر همه، کاری پسندیده است.

خانه‌تکانی و نظافت را می‌توان از جهات مختلفی نگاه کرد:



خانه ام را تمیز کن!

گاهی بعضی افراد که توانایی نظافت یا حوصله آن را ندارند از افراد دیگر برای نظافت منزل یا ساختمانشان استفاده می‌کنند؛ اما هر کس به روش مختلفی با این افراد برخورد می‌کند.

یادم می‌آید چند وقت قبل وقتی نظافتچی ساختمانمان برای تمیز کردن راه پله آمده بود، یکی از همسایه‌ها به محض ورود مرد با لحن تندی شروع به امر و نهی کرد و وقتی چند دقیقه‌ای از کار کردن او گذشت، با عصبانیت از کار او هزار ایراد با دلیل و بی‌دلیل گرفت و حتی به اندازه یک لیوان آب هم از او پذیرایی نکرد. وقتی کار نظافت تمام شد، مرد با لحن آرام و خجالت‌زده‌ای گفت: خانم ببخشید! عیدی ما را فراموش نکنید؛ در همین لحظه بود که خانم همسایه بیرون آمد و گفت: مگر چه کار کردی که عیدی هم می‌خواهی؟ با این وضعی که تو پنجره‌ها را تمیز کردی، پول هم نباید بگیری، چه برسد به عیدی!

همان‌جا به نظرم آمد: ای کاش همسایه‌ام کم کاری مرد را می‌بخشید و با توجه به دستورات دینمان که توصیه به محبت کردن به یکدیگر می‌کند، با روی خوش عیدی مرد را می‌داد.

دل‌تکانی

تقریباً تمام افراد برای نظافت خانه و وسایلشان در روزهای نزدیک به عید، ساعت‌ها وقت می‌گذارند و شاید هزاران تومان هزینه می‌کنند؛ اما ممکن است تنها تعداد کمی از آنها به این فکر بیفتند که **باید برای خانه‌تکانی دلشان و ریختن گرد و غبار کینه و ناراحتی‌ها وقت صرف کنند و دغدغه دل پاک و بی‌کینه را هم داشته باشند.**

برای دل‌تکانی راه‌های زیادی وجود دارد:

مثلاً **بخشیدن دیگران** یکی از بهترین کارهایی است که دل را تمیز و سبک می‌کند و این کار زحمتی ندارد؛ جز اینکه تلفن را برداریم و به تمام کسانی که از دستشان رنجیده‌ایم، زنگ بزنیم و با یک سلام و احوال‌پرسی گرم به تمام کدورت‌ها پایان دهیم، این کار باعث عزیز شدنمان نزد خدا نیز می‌شود؛ چنان‌که پیامبر(ص) فرموده‌اند: «بر شما باد که عفو پیشه کنید؛ زیرا این کار سبب افزایش عزت بنده می‌گردد. پس از خطاهای یکدیگر درگذرید تا خداوند شما را عزیز گرداند.»^۱

دومین کار **طلب بخشش** از کسانی است که

آنها را به نحوی رنجانده‌ایم. این کار نیز

باعث آرامش دل و شفافیت آن می‌شود؛

اما اصلی‌ترین چیزی که به پاک شدن

دل‌هایمان کمک می‌کند، **برقراری**

ارتباط با امام زمانمان است که در هر

شرایطی که باشیم، نه تنها کینه‌ای از

ما به دل مقدّسشان راه ندارد، بلکه با

عنایتشان به ما کمک می‌کنند تا راحت‌تر

و بهتر دل‌هایمان را خالی از هر کثیفی و ناپاکی

کنیم، پس در مرحله آخر بیاییم با خدا و امام

زمان(عج) عهد ببندیم و به خودمان

و ایشان قول دهیم که دیگر از کسی

کینه‌ای به دل نگیریم و خودمان هم باعث آزار و ناراحتی

کسی نشویم تا دل‌مان از گرد و غبار دور بماند و حفظ شود؛ چرا که **دل‌هایمان باید**

جایگاه امام زمانمان باشد، نه کینه و غبار و ناراحتی‌ها.



پی‌نوشت:

۱. «بحارالانوار»، ج ۷۱، ص ۴۰۱، ح ۵.

تخته‌گاز با نماز

شیدا سادات آرامی



این جمله رو حتماً یا یکی به تو گفته، یا خودت به یکی گفتی، یا یکی به یکی دیگر گفته و تو شنیدی!
حرف چیه؟ این است: برو بابا دلت خوش است! قاتل امام حسین هم نمازخوان بوده! نمازش چه فایده‌ای برایش داشت؟

خوب دارد حرف راست می‌گوید. نشان به آن نشانی که عمر بن سعد، عصر عاشورا بعد از به شهادت رساندن امام حسین(ع) رو به لشکرش گفت: ای لشکریان خدا!!! بروید نماز عصرتان را تا قضا نشده، بخوانید.

مثلاً من، سازنده ماشین لاکچری‌ام. برو تو نخ فراری... می‌دهم دست تو، می‌گویم برو حالش را ببر!
می‌گویم داداش! دوستت دارم که این رو دادم دستت. درست رانندگی کن، حواست جمع رسیدنت باشد، جاده خراب و داغون است؛ اما تو حواست به کارت باشد. اول همه، آب و روغن میزان باشد، قوانینش را بلد باش و رعایت کن.

یک مثال نمکی بزنم؟

برای خودت خوب است. چرا؟ چون جاده پستی بلندی دارد، حیوانات درنده، راهزن و زورگیر دارد. ارزش خودت رو بدون که وقتی این رو سوار شدی، جلف‌بازی در نیاور. شانت رو حفظ کن.
خلاصه با سرعت مطمئنه بران؛ بلکه مثل جت تو رو برساند به مقصد. تا اینجا درست؟



حالا اگه تو بی‌خیال سفارشات من سازنده شدی، آب و روغن رو چک نکردی و دیر موتور رو روشن کردی و خوردی به تاریکی، بعد هم گفتی کی به کیه؟ و دوربین‌هایی رو که تو جاده پر بود، ندیدی، قوانین رو دور زدی و... پنچر کردی و هی رانندی بی‌آب و روغن، سمبل کاری کردی و... تصادف کردی وسط بیابان و تو شب تاریک و شیر و پلنگ بهت حمله کردند و داغون شدی، تو حق نداری بیایی و یقه من رو بگیری که اینم ماشین بود، دادی دستم؟ کجایش من رو به خانه‌ام رساند؟ کجا جانم رو از گرگ و پلنگ حفظ کرد؟

می‌دانی من چی کار می‌کنم؟ یک نگاه من به آهن قراضه، یک نگاه تو به من، یک نگاه من و تو آهن قراضه به هم! بعد خودت می‌فهمی که باید به افق بیبوندی و محو بشوی و تو هم می‌روی و کلاً نیست می‌شوی!

خداوند در «قرآن» می‌فرماید: «نماز انسان را از گناه کار زشت باز می‌دارد.»^۱ البته به شرطها و شروطها!



وقتی نماز را ضایع کردیم، با بد خواندن، سرسری و بی‌وقت خواندن، بعید نیست که... پیروی از هوس‌ها هم نم‌نمک در پرونده‌مان پیدا بشود. نماز ضایع شده، دیگر آن اثر و کارایی را ندارد.



اگه کسی بهره‌ناچیزی از عقل برده باشد - حالا هر کسی - می‌گوید چی؟ خُب نماز نخوانیم؛ امّا اگر باهوش باشد، می‌گوید: خوشمان آمد! نماز خوب است! به کار می‌آید. البته که باید خوب آن را برانیم... با همین نماز می‌شود پادشاهی کنیم! یا علی

پیام اخلاقی

نماز با وضوی درست و به وقتش رو به قبله، با حضور قلب، با آداب و درست خواندن، سبب می‌شود سالم بمانی، آلوده نشوی. یک لباس نانو تنت می‌کند تا آلودگی‌ها بهت نجسبند و تا هر جایی پایت نلغزد.



و در جای دیگری می‌فرماید: «کسانی که نماز را ضایع کردند، بعد از هوس پیروی می‌کنند...»^۲

پی‌نوشت‌ها:

۱. سوره عنکبوت، آیه ۲۹.
۲. سوره مریم، آیه ۵۹.





جهانی ابن سینا قانون

آیا می‌دانستید دومین کتابی که بعد از «انجیل» در اروپا به چاپ رسید، کتاب «قانون» ابوعلی سینا بود که دربارهٔ پزشکی است.

کتاب «قانون در طب» یا به اختصار «قانون»، یکی از کتاب‌های ابن سینا در زمینهٔ پزشکی است که نزدیک به هفتصد سال در مراکز علمی اروپا تدریس می‌شد. این کتاب حتی در دوران کنونی نیز به عنوان بخش مهمی از طب کهن در مهم‌ترین مراکز و دانشگاه‌های جهان تدریس می‌شود.

کتاب قانون را ژراردوی کرمونایی در سال ۱۱۸۷م. به زبان لاتین برگرداند. پیش از آن، این کتاب را به فرمان اسقف اعظم «تولدو»، ریموند، در ۱۱۵۱م. به لاتین ترجمه کرده بودند.

آشنایی با سال کبیسه

«برج رادکان»، تنها برجی قدیمی است که توانایی تعیین چهار فصل، سال کبیسه و آغاز نوروز را دارد. این برج اثر دانشمند بزرگ ایرانی، خواجه نصیرالدین طوسی است

سال کبیسه چیست؟ جواب آن خیلی ساده است، هر یک سال ۳۶۵ روز و ۶ ساعت است. یعنی این مدت طول می‌کشد تا زمین یک دور کامل به دور خورشید بچرخد. در روزهای قدیم‌تر مردم به این ۶ ساعت اهمیتی نمی‌دادند و یک سال را همان ۳۶۵ روز محاسبه می‌کردند. این کار سبب شد که کم کم زمان سال تحویل تغییر کند. یعنی اگر برای ما ایرانیان اول فرودین که اولین روز فصل بهار است، آغاز سال نو بود، کم کم در طی صدها سال، شروع سال جدید جلو افتاد و به زمستان و بعد هم به تابستان رسید و مردم یادگرفتند که باید این ۶ ساعت را در تقویم خود محاسبه کنند. برای همین هر ۴ سال که می‌گذرد، این ۶ ساعت‌ها را با هم جمع می‌کنند که یک شبانه‌روز کامل، یعنی ۲۴ ساعت می‌شود. برای همین ماه اسفند که در تقویم شمسی ۲۹ روز است، هر ۴ سال یک بار، یک روز به آن افزوده می‌شود و ۳۰ روز می‌گردد. سال‌هایی که اسفند ۳۰ روز است، یعنی تعداد روزهای سال به جای ۳۶۵ روز، ۳۶۶ روز می‌شود. این سال را سال کبیسه می‌گویند. پس هر ۴ سال یک بار سال کبیسه می‌شود و قابل پیش بینی است. یعنی اگر سال ۱۳۹۱ سال کبیسه بود، سال ۱۳۹۵ و سال ۱۳۹۹ هم سال کبیسه خواهد بود. کبیسه به معنای بزرگ است؛ یعنی سالی که تعداد روزهایش از بقیهٔ سال‌ها بیشتر است. فایدهٔ سال کبیسه این است که باعث می‌شود همیشه در یک زمان خاص و مشخصی، سال نو فرا برسد که برای ما ایرانیان، اول فروردین است.